



تأملی پیرامون نگاه تجددمآبانه سیدجواد طباطبایی

ایران‌شهر مدرنیته زده!

تحلیل

حسین روحانی

تکمیل تحصیلات ابتدایی و متوسطه و اخذلیسانس حقوق از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران برای ادامه تحصیل راهی دانشگاه سوورین فرانسه شد و در آنجا از رشته فلسفه سیاسی فارغ‌التحصیل شد.طباطبایی درسال ۱۳۶۴ با گذارش رساله‌ای درباره تکوین اندیشه سیاسی هگل جوان، درجه دکتری ادولتی سوورین رادریافت کرد و بعد از بازگشت به ایران به عضویت هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در آمد و در همان حال با حمایت‌های مسئولان وقت دولتی به کسوت هیئت علمی بنیاد دایره‌المعارف در آمد. طباطبایی بعد از چند صیاحی فعالیت در حوزه آکادمیک، به صورت منفرد و به دور از فضای رسمی دانشگاهی ایران به تحقیق درباره اندیشه سیاسی روی آورد.

این پژوهشگر اندیشه سیاسی در سال‌های اخیر با نوشتن رده‌هایی استنسی و توفنده در مخالفان فکری و سیاسی خوشی ساخته است و یکی از آخرین حملات او متوجه داریوش اشوری (نویسنده و مترجم سکولار) بود که داریوش اشوری در پاسخ به طباطبایی، وی را «کین توز به اقتضای طبیعت» خطاب کرد. طباطبایی دل در گرو آرای فیلسوفاتی چون هگل، ماکیاولی و فیخته دارد و با توشه‌گیری از آرای این اندیشمندان درصداست پروژه تجدید در ایران را صورت‌بندی کند.

■ **نگهداری دوآتشه**

طباطبایی در تشریح فرهنگ غربی، برای عنصر عقل اهمیت خاصی قائل می‌شود؛ از نظر وی عقل غربی التزامی به دین و سنت ندارد و این وجه فارق آن با اندیشه شرقی است.

که همیشه در حدود شرعی و سنتی تعریف شده است. طباطبایی اعتقاد راسخی به عقل باوری رنسانس دارد و عصر روشنگری را دارد، عقلی که به زعم وی خارج از مؤلفه‌های قرون وسطی و توسط دکارت، کانت و هگل به شکلی خودبنیاد و خودکار و عرضه شد و دوران مدرن را در گذار از دوره باستان و دوره میانه به وجود آورد. عصری که از آن به مدرنیته یا تجدید نام برده می‌شود. طباطبایی بر این باور است که ریشه اصلی رنسانس در قرن دوازدهم میلادی است و آن وقتی است که مسیحیت متوجه شد که در کنار شرع، عقلی هم وجود دارد که می‌تواند مستقل‌ا عمل کند. از نظر گاه وی، اگر رنسانس امکان پذیر شد در واقع از همین زاویه طرح عقل و تحلیل آن بود که بعدها نقد خرد نام گرفت. تشخیص قدرت ابداع کنندگی برای عقل و بالا بردن جایگاه عقل به وجهی اتنولوژیک، در حیطه اندیشگی، فلسفه سوزه باور یا سوپزکتیویسم را برای بشر مدرن به وجود آورد. اساس و پایه خودروری مدرن، رخ‌نمایی انسان سه عنوان فاعل شناسیا و کار گزار، تاریخ بود که ارائه چنین تصویری از انسان، عملاً اسباب کارزار، جهت‌نغیر یکی اومانیسم و فردگرایی در مغرب زمین را فراهم ساخت. مهم‌ترین حاصل فلسفه مدرن، مسئله مطرح شدن فرد در فکر و اندیشه غربی است. بنابراین از نظر طباطبایی تنها با شکل‌گیری فردیت است که دولت‌های ملی تشکیل می‌شوند. برخی از صاحب‌نظران، مدرنیته را مقطع تاریخی‌ای می‌دانند که به دنبال یک سری جریان‌ات اجتماعی و سیاسی و تحول در آموخته‌های فکری و فرهنگی انسان غربی از اواخر قرن شانزدهم ز رنسانس هنری

د

وی ذره‌ای علاقه و دلدادگی خوش به مدرنیته را پنهان نمی‌کند و گاه و بیگاه به سنت و یکی از عناصر مقوم آن یعنی دین حمله می‌کند و چنین استدلال می‌کند که سنت در ایران دچار خوددگی و رکود فکری (پخوانید امتناع و انحطاط) شده است و توانایی نوزایی و انطباق با عهد جدید را ندارد



تأملی پیرامون نگاه تجددمآبانه سیدجواد طباطبایی

ایران‌شهر مدرنیته زده!

و علمی) تا قرن هجدهم (عصر روشنگری و خردگرایی) چهره مغرب زمین را دگرگون کرد و برهه‌ای نوین در تاریخ انسان پدید آورد.

ماکس وبر بر این باور است که اساس مدرنیته، همانا افسون‌زدایی و از میان رفتن قدسیت است. او اخلاق پروتستانی را از زمینه‌ساز دنیای جدید می‌داند و معتقد است که رونق گرفتن سرمایه‌داری، مدیون پروتستانتیسم و ارائه تفسیری جدید از کتاب مقدس است.

البته ماکس وبر در عین حال که از مدرنیته استقبال می‌کند اما به خصلت بروکراتیک و تکنوکراتیک آن نیز اشاره می‌کند و بر این باور است که مدرنیته قفس آهنینی را برای انسان‌ها به وجود آورد که نتیجه آن بحران معنا و مسخ‌شدگی انسان است. مهم‌ترین شاخصه‌های عصر مدرن را می‌توان ذیل عناصر و دقایقی چون علم‌گرایی، خردباوری خالص، فردگرایی، انقلاب صنعتی، جنبش اصلاح دینی، رفورماسیون و عصر روشنگری مورد شناسایی قرار داد. البته در اینکه عقل‌گرایی یا علم‌گرایی پایه و اساس مدرنیته است میان متفکران اختلاف‌نظر وجود دارد. دکارت کلفت در زمره متفکرانی هستند که پایه مدرنیته را بر ستون عقل‌گرایی بنا می‌کنند. البته کانت بر خلاف دکارت رویکردی احتیاط‌آمیز در قبال حدود و ثغور عقل دارد و بر این باور است که عقل تنها می‌تواند حوزه پدیدارها را مورد شناسایی قرار دهد ولی همین عقل در خصوص حوزه ماوراءالطبیعه به نوعی لادری‌گری (نمی‌دانم) می‌رسد. آنتوسر (متفکر مشهور فرانسوی) برخلاف دکارت و کانت سقف مدرنیته را بر ستون علم بنا می‌نهد و بر این باور است که علم همیشه بر عقل تقدم داشته‌است.

■ **رویکرد فلسفی طباطبایی به مدرنیته**

طباطبایی که استناد اندیشه سیاسی است، رویکردی فلسفی و فکری به مدرنیته دارد و در دست از این روست که وی بر خلاف دو سنت انگلوساکسون و فرانسوی مدرنیته را بیه تر تیب در تجربه‌گرایی (امپریسم) و پراتیک سیاسی (کشنگری سیاسی) تعریف می‌کند، از چشم‌اندازی سوپزکتیویستی بر مدرنیته نظر می‌افکند. وی در باب مدرنیته می‌نویسد: «پدیده مدرنیته، ماهیتا فرهنگی است؛ زیرا اساس غرب و تمایز آن با شرق، فرهنگی است. این واقعیت فرهنگی در حدود ۸ – ۷ قرن قبل از میلاد در یونان بروز کرد و سپس تارم گسترش یافت و آنگاه به مسیحیت منتقل شد – که آن هم از نظر فرهنگی میراث خوار رم و یونان است. سپس آن اندیشه یونانی- رومی به اضافه مسیحیت به فرهنگ دوره جدید غربی- اروپا- تبدیل شده است.» وی خاطر نشان می‌کند: «نچه‌کاز نظر شناخت غرب مهم و اساسی است، دقت به اصل فرهنگی واصل اندیشه عقلانی است و مقیومه را باید با توجه به آن در نظر گرفت؛ یعنی اقتصاد، سیاست و خود و ثغور جغرافیایی بسط و تحقق غرب را دراصل تفکر غرب جست‌وجو کنیم.» طباطباییی در تمجید از مدرنیته می‌نویسد: «یکی از اساسی‌ترین بحث‌های اندیشه فلسفه غربی از همان آغاز اندیشه در سپیده‌دم یونان، اندیشه



اندیشه

ف

طباطبایی که مجذوب مدرنیته و پارادایم فلسفه آگاهی متر تب بر آن است همه متفکران ایرانی را زیر ضرب می‌گیرد و آنها را به این امر متهم می‌کند که یا سنت یا تجدد را نفهمیده‌اند. او این سخن را بیه میان می‌آورد که در شرایط امتناع کنونی و وضعیت بحرانی و بن‌بستی که ایران زمین و تمدن ایرانی چند سده‌ای است در عرقاب آن فرو رفته است، پر سش از بنیاد سنت و نقادی آن در بوته محک پرسش‌های دوران جدید و اندیشه تجدد چونان یگانه راهبست که در برابر ماقرار گرفته‌است

غرب قلمداد شود، مذوم و مطرود شناخته می‌شود. در شرق‌شناسی این غرب است که به سمت شرق حرکت می‌کند و برای آشنایی و به دست آوردن تعریف، با آن تماس می‌گیرد نه بالعکس. شرق‌شناسی، شیوه‌ای انسجام‌یافته و هدفدار است که به وسیله آن شرق به عنوان موضوعی برای آموزش، کشف، تمرین و ممارست مورد توجه غرب واقع می‌شود. شرق‌شناسی یک شیوه پژوهشی است که هر کس می‌تواند از آن استفاده کند. یعنی حتی نویسنده‌ای شرقی که زادگاهش در شرق است با این متد و نگاه می‌تواند مستشرق قلمداد شود. طباطبایی نیز ملهم از این متد، پژوهش‌های خویش را بر مبنای معرفت و فلسفه غرب بنا نهاده و با احترام به لوازم و تبعات روش و الگوی استشرق، با یک نگاه بیرونی و از کرسی تجدد اروپایی به چند و چون تاریخ، فرهنگ، اندیشه و تمدن شرقی می‌پردازد. با چنین نگاه و رویکردی، بایکوت سنت‌ها و قائل شدن به سیر واپسگرایانه تاریخ‌اندیشه و حرکت قهقرای شرقی و اسلامی و اعلام نظر به انحطاط و امتناع اندیشه هیچ غربی و بعید نمی‌نماید. شرق‌شناسی بیش از هر شاخه و دیگر شاخه‌های مطالعات علمی جامعه‌های آسانی، آلوده به پیش‌داوری‌ها و فضای تاریخی پدیدامدن خود بوده و کوشش آن این بوده است که از نظر یات غربی در قرن نوزدهم به این واقعیت که شرق نامیدی می‌شود معنایی بدهد و شرق‌شناسی، به ذات، یک دانش اروپایی است که تمام پیش‌داوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های قرن نوزدهمی در آن نهفته است. طباطبایی با در پیش گرفتن موضعی شرق‌شناسانه و نسخه‌شناسانه (فیلولوژیک) بر آن اندیشه نوعی همسانی و این همانی میان عقایدت غربی و اندیشه خرد ابرناشهری برقرار کند و چنین وانمود کند که عامل به اصطلاح انحطاط (۱) ایران زمین، امتزاج تصوف و شریعت (۲) بوده است.

■ **تفکر ایران‌شهری**

طباطبایی ریشه و نسب آرای تمامی اندیشمندان ایرانی را به ایران باستان و اندیشه ایران‌شهری برمی‌گرداند و خاطر نشان می‌کند: «فراپی از یکسو به یونان اقتدار کردی و از سوی دیگر به وجدان ایرانی و معنویت ایران‌شهری. فراپی به رغم اینکه در دوره فرهنگ جدید اسلامی و خلافت پشور یافت، ولی او فیلسوف ایران است.» طباطبایی در جای دیگری با تحریف آشکار اندیشه فراپی که مؤسس فلسفه اسلامی است، می‌نویسد: «اندیشه سیاسی فراپی بیش از آنکه الهی باشد، سیاسی است و او مانند افلاطون و ارسطو میراث خوار فیلسوفان یونانی است.» این گزاره‌های متصبل و آلوده به پیش‌فرض‌های مدرنیستی و ایران‌شهری در باب اندیشه فراپی و دیدگی فیلسوفان و متکلمان ایران زمین رنگ و بویی شرق شناسانه دارد و به وضوح نشان دهنده تلاش طباطبایی جهت کنارزدن دین و برگرفتن اندیشه ایران‌شهری آن هم با فرآینتی سوپزکتیویستی و اومانستی است. طباطبایی در جای دیگری بر ضرورت مدرن شدن جامعه ایرانی تأکید می‌ورزد و می‌نویسد: «طرح سنت در نسبت با اندیشه تجدد و دوران تجدید، از مجرای تغییر موضعی اساسی در آگاهی و پرداختن به مبادی، تنها موضعی است که می‌تواند مودی به تجدید عهدی با اندیشه فلسفی نوآیین باشد و این اندیشه فلسفی نوآیین جز در مخالفت با ایدئولوژی یعنی منطق ایدئولوژی و نه ظاهر آن امکان پذیر نخواهد شد.» مدلول این سخن طباطبایی بدان معناست که گذشته‌های گذشته، ماسد و او همچون فعلعی آخوندزاده (روشنگر لاتیک دوران مشروطیت) بر قله مدرنیته می‌ایستد و دین را زیر سایه پاک کن خود قرار می‌دهد. این موضع طباطبایی در تحلیل صورت تاریخی اندیشه مغرب زمین بر دین و اندیشه ایران‌شهری، بر گرفته‌فاز روش شناسی میشل فوکو مبنی بر گسست معرفتی از سنت است، چرا که فوکو نیز همچون نیچه، از مرگ ارزش‌های سنتی استقبال می‌کند، ولی تفاوت اصلی طباطبایی با فوکو و نیچه این است که اگر چه این دو فیلسوف مطرح پست مدرن در وهله نخست از مرگ ارزش‌های سنتی ابراز خرسندی می‌کنند، ولی در ادامه فعالیت فکری خویش بر این نکته‌انگشت می‌گذارند که جهان مدرن با به حاشیه راندن متافیزیک و ارزش‌های سنتی گرفتار نیهیلیسم شده است و بی‌جهت نبود که فوکو در پاسخ به بحران معنا و بی‌متافیزیک شدن جهان از انقلاب اسلامی ایران و از نقش مذهب در جهان بی‌روح و فسرده امروز دفاع می‌کند و نیچه نیز با متشبث شدن به مفهوم انسان‌سعی در ره‌ای از بن بست نیهیلیسم دارد. ولی نکته جالب و حیرت‌انگیز در باب اندیشه طباطبایی این است که به‌رغم نقدهای گزنده و تند و تیزی که بعد از دهه ۶۰ میلادی علیه سوپزکتیویسم و مدرنیته شده است، او در یک عقیدگی و بازگشت ارجاعی به عصر روشنگری و با اقتباس مقلدانه و بعضاً تحریف‌آمیز از آثار متفکران قرن هجدهم اروپا خواستار تحقق مدرنیته در ایران است.

مدرنیته‌ای که حتی در خود غرب با نقدهای بنیان فکن نیچه، فروید و مارکس روبرو شد و امروز کمتر کسی را در جهان تفکر می‌توان یافت که حاضر به دفاع کوروا نه از ارزش‌های جهان مدرن باشد.

■ **امتزاج شرق‌گرایی و مدرنیته**

طباطبایی به عنوان نویسنده تجدیدگرا به تأسسی از درداشت خاصی از آرای هگل که این فیلسوف را به متفکری ایده‌آلیست و انتزاعی تقلیل می‌دهد، خواستار گذار از سنت به مدرنیته است و برای نیل به این منظور از سنت شرق‌شناسی وام‌گیری می‌کند. شرق‌شناسی یک متد پژوهشی و معرفتی است که در آن غرب به عنوان معیار حقیقت شناخته می‌شود و هر آنچه در تقابل با

■ **دانشجوی دکتری فلسفه**

درنگ

گفتاری از حجت‌الاسلام حسینعلی رحمتی*

آیا فلسفه، یک رشته تحصیلی است؟

تجربه نشان داده چنین کسانی معمولاً دوره دانشجویی را یا به پایان نمی‌رسانند یا آن را با سختی‌ها و مشکلات فراوان و با نمراتی پایین به سر می‌آورند.

بعد از آن هم سرگردان و مردد می‌مانند که با مدرکی که گرفته‌اند چه کنند و از درسی که خوانده (یا نخوانده‌اند) چه استفاده‌ای ببرند. به نظر می‌رسد اگر انسان اصلاً به دانشگاه نرود، یا یک سال صبر کند و با تلاش و کوشش بیشتر در رشته‌ای که واقعاً به آن علاقه دارد قبول شود، بسیار موفق‌تر از کسی است که بدون علاقه به رشته‌ای مثل فلسفه آن را انتخاب کند.

آنچه گفته شد بیشتر برای کسانی است که به طور جدی می‌دانند که به فلسفه علاقه دارند یا علاقه ندارند. اما مواردی هم پیش می‌آید که شخص مردد و سرگردان است.

هم احساس می‌کند بیه مباحث فلسفی علاقه دارد هم می‌ترسد که مبادا با انتخاب این رشته به موفقیت بلایی دست نیابد. به چنین کسانی می‌توان پیشنهاد کرد که قبل از انتخاب رشته سعی کنند با فلسفه و فیلسوفان آشنایی بیشتری پیدا کنند، مثلاً با اساتید یا دانشجویان فلسفه مشورت کنند، سری به گروه‌های فلسفه دانشگاه‌ها بزنند و از برنامه‌های آنها مطلع شوند، گشت و گذاری در سایت‌ها و وبلاگ‌های فلسفی داشته باشند، از طریق اینترنت و مانند آن از نظرات و تجربیات موافقان و مخالفان این رشته آگاه شوند، چند کتاب نسبتاً ساده فلسفی را مطالعه کنند، خودشان خودشان از مورد آزمون و بررسی قرار دهند که آیا به سنخ مباحث فلسفی علاقه دارند یا خیر؟

چنین کارهایی می‌تواند تا اندازه زیادی تکلیف آنها را برای ورود یا عدم ورود به رشته فلسفه روشن کند. در غیر این صورت، یک پیشنهاد آن است که شخص برای مدت یکسک یا دو

نیمسال وارد دانشگاه شود و در رشته فلسفه به تحصیل بپردازد. طبیعتاً با این کار می‌تواند از نزدیک با این رشته آشنا شود و در صورتی که علاقه داشت آن را ادامه دهد.

یکی از فایده‌های انتخاب رشته فلسفه بر



اساس علاقه، آن است که اگر دانشجو پس از فراغت از تحصیل و گرفتن مدرک، کاری متناسب با رشته خود پیدا نکرد، دست کم از چندان متاسف و ناراحت نخواهد شد، چراکه در راستای علاقه خود تلاش‌هایی کرده و مطالب فراوانی یاد گرفته است. ثمره علمی تحصیل این رشته، ارزشی به مراتب بیشتر از ثمرات مالی احتمالی آن دارد.

■ **انتخاب رشته با توجه به برنامه‌های آینده زندگی**

از همین الان باید مشخص کرد که فلسفه خوانی و فلسفه دانی در آینده زندگی شخصی و علمی من قرار است چه نقشی را بازی کند؟ کسی که در نظر دارد در آینده مثلاً از طریق شغل آزاد گذران زندگی کند طبیعتاً نگاهش مستلزم صرف هزینه‌های بیت‌المال است و تحصیل در دانشگاه‌های غیر دولتی لازمه‌اش خواهد بود. از تقویت قوه استدلال خود و دست زدن به تجزیه و تحلیل چالش‌های نظری و علمی است. بر خلاف کسی که می‌خواهد به هر حال از طریق مدرکی که در حوزه فلسفه می‌گیرد برای خود منبع درآمدی کسب کند (در باره آینده کاری و شغلی رشته فلسفه خود انتخاب کرده باشد نه تنها از تحمل سختی‌های مربوط به این کار خسته نمی‌شود، بلکه با درک زیبایی‌ها و لذت‌های اندیشه و تأمل فلسفی، هر روز با ذوق و شوق بیشتری در این راه گام بر می‌دارد. یکی از دلایل موفقیت و تأثیر گذاری فیلسوفان و اندیشمندان بزرگی چون استاد مطهری و علامه طباطبایی این است که آنها به مباحث فلسفی و حکمی علاقه جدی داشتند و این مسیر را بر اساس مطالعه، دقت و برنامه انتخاب کرده بودند.

با توجه به آنچه گفته شد مشخص می‌شود که انتخاب رشته فلسفه به دلایلی چون عدم قبولی در رشته‌های دیگر، نزدیک بودن دانشگاه به محل زندگی، به خاطر همراه شدن با دوستان خود که در این رشته قبول شده‌اند یا از سر ناچاری و مانند آن، کاری غیرمنطقی و بسیار پر هزینه است.

بارها با افرادی مواجه شده‌ام که می‌پرسند آیا فلسفه را به عنوان رشته تحصیلی خودم انتخاب کنم یا نه؟! این سؤال بیشتر از سوی کسانی مطرح می‌شود که در آستانه ورود به دانشگاه یا در صدد تغییر رشته خود هستند. البته فقط این سؤال نیست، بلکه به دنبال آن سؤال‌های دیگری را هم مطرح می‌کنند. مثلاً رشته‌ای که در آن در حال تحصیل هستم بهتر است یا رشته فلسفه؟ آیا واقعیت دارد که فلسفه رشته سختی است و هر کسی نمی‌تواند آن را بخواند؟ آینده کاری این رشته چیست؟ آیا ممکن است بعداً بتوانم کار مناسبی پیدا کنم؟ چکار کنم که از انتخاب این رشته پشیمان نشوم؟ آیا خواندن فلسفه باعث بی‌دینی و سست شدن اعتقادات دینی من نمی‌شود؟ آیا می‌توانم بدون حضور در کلاس، درس‌های فلسفه را یاد بگیرم؟ و سؤال‌هایی از این قبیل.

پاسخ دادن به اینگونه سؤال‌ها کار چندان ساده‌ای نیست، چرا که معمولاً با سرنوشت سؤال‌کننده در ارتباط است و چه بسا که پاسخ به او باعث علاقه‌مندی‌اش به فلسفه یا فراری شدن او از این رشته شود و در هر دو صورت، این پاسخ از نظر اخلاقی مسئولیتی را متوجه پاسخ‌دهنده می‌کند.

از طرف دیگر انتخاب رشته فلسفه مثل هر رشته دیگر، موجب پرداخت هزینه‌های گوناگون است که هزینه مالی بخشی از آن است و عمر عزیز و ارزش‌مندی که دانشجو صرف این کار می‌کند، همچنین هزینه‌ای که جامعه و حکومت در قبال آموزش او پرداخت می‌کند، بعلاوه تلاش‌ها و زحمت‌هایی که اساتید متحمل می‌شوند بخش‌هایی دیگر از هزینه‌هاست. این موارد باعث می‌شود که کسی چون نتواند به آسانی و راحتی و بلافاصله پاسخ واضح و روشنی به سؤال‌کننده بدهد.

همانگونه که گفته شد از آنجا که این سؤال‌ها از سوی افراد زیادی مطرح می‌شود، به خصوص در ایام انتخاب رشته و ثبت نام دانشگاه، نکته‌هایی که به نظر می‌رسد در این بست و شاید در چند بست دیگر مطرح می‌کم.